

علمائی که بعد از حروف حیّ به حضرت اعلی ایمان آوردند

مهری افنان

حضرت بهاء الله در کتاب مستطاب ایقان در آنجا که به ذکر ادله بر اثبات امر حضرت اعلی می پردازند، می فرمایند:

«... و از جمله ادله بر اثبات این امر، آن که در هر عهد و عصر که غیب هوّیه در هیکل بشریه ظاهر می شد، بعضی از مردمی که معروف نبودند و علاقه به دنیا و جهتی نداشته اند، به ضیاء شمس نبوت مستضی و به انوار قمر هدایت مهتدی می شدند و به لقاء الله فائز می گشتند. لهذا این بود که علمای عصر و اغنیای عهد استهزاء می نمودند چنانچه از لسان گمراهان می فرماید: "فقال المأ الذین کفروا من قومه ما نراک الا بشراً مثلنا و ما نراک اتبعک الا الذین هم ارادلنا بادی الرأی و ما نری لکم علینا من فضل بل نظنکم کاذبین" (۱) اعتراض می نمودند و به آن ظاهر قدسیّه می گفتند که متابعت شما نکرده مگر ارادل ما که اعتنائی به شأن آنها نیست و مقصودشان این بوده که علماء و اغنیاء و معارف قوم به شما ایمان نیاوردند و به این دلیل و امثال آن استدلال بر بطلان من له الحقّ می نمودند. و اما در این ظهور اظهر و سلطنت عظمی جمعی از علمای راشدین و فضیالی کاملین و فقهای بالغین از کأس قرب و وصال مرزوق شدند و به عنایت عظمی فائز گشتند و از کون و مکان در سبیل جانان گذشتند. بعضی از اسامی آنها ذکر می شود که شاید سبب استقامت نفوس غیر مطمئنّه شود. از آن جمله جناب ملا حسین است که محلّ اشراق شمس ظهور شدند. لولاه ما استوی الله علی عرش رحمانیّه و ما استقرّ علی کرسی صمدانیّه. و جناب آقاسید یحیی که وحید عصر و فرید زمان خود بودند و ملا محمد علی زنجانی و ملا علی بسطامی و ملا سعید بارفروشی و ملا نعمت الله مازندرانی و ملا یوسف اردبیلی و ملا مهدی خوئی و آقا سید حسین ترشیزی و ملا مهدی کندی و برادر او ملا باقر و ملا عبدالخالق یزدی و ملا علی برقانی و امثال آنها که قریب چهار صد نفر بودند که اسامی جمیع در لوح محفوظ الهی ثبت شده. همه اینها مهتدی و مقرر و مدعن گشتند برای آن شمس ظهور به قسمی که اکثری از مال و عیال گذشتند و به رضای

ذی‌الجلال پیوستند و از سر جان برای جانان برخاستند و انفاق نمودند به جمیع آنچه مرزوق گشته بودند». (۱)

چنانچه ملاحظه می‌فرمائید جمال مبارک به قریب چهار صد نفر از علماء در دوره بیان اشاره می‌فرمایند که تحقیق در مورد شرح حال همه آنان موکول به آیندگان است و شاید امکان دسترسی به همه آنها هرگز بوجود نیاید و چنانچه فرموده‌اند در لوح محفوظ الهی ثبت است.

(۱) سورۀ هود

از افرادی که در فوق به اسامی آنان اشاره شده، شرح حال نفوسی که از حروف حی محسوبند موکول به بحثی جداگانه است و در این مقال سعی شده است که مختصراً به شرح احوال بقیۀ این افراد والا مقام تا آنجا که برای بنده مقدّر است، پرداخته شود.

۱- جناب آقا سید یحیی وحید اکبر، فرزند آقا سید جعفر کشفی شهر از اصل اصطهبانات، از سادات علماء ساکن جنوب ایران و فارس بودند. جناب آقا سید جعفر (پدر جناب وحید) در حدود سال ۱۱۸۰ هجری قمری متولد گردید و از آغاز شباب تحصیلات علمیّه نمود و تألیفات کثیره منتشر ساخت و در علوم و فقه و اصول و تفسیر و حکمت و عرفان، متبحّر و صاحب قلم بود و در نجف و اصفهان و یزد و طهران و بروجرد و اصطهبانات هر یک خانه و عائله تأسیس کرد و اولاد و احفاد فراوان داشت و صاحب مکتب بود و جمعی از اخلافش از علماء و وعّاظ عظیم‌الشان شدند. و در سال ۱۲۶۰ هجری قمری در مکه حضرت باب را ملاقات نمود و بالاخره در سال ۱۲۶۷ در بروجرد وفات یافت. (۲)

جناب آقا سید یحیی از همسر یزدی ایشان در شهر یزد متولد شد و در ایام جوانی تحصیلات علمیّه نمود و از فضلاء و وعّاظ بی‌همتا گردید و علاوه بر وفور علم و کمال و فصاحت بیان و استدلال و قدرت تقریر، دارای شجاعت و قوّت بازو نیز بود و در نزد اولیاء دولت و خاندان سلطنت معروف و به کثرت ارادتمندان و مخلصین موصوف گردید. ایشان در یزد و نیز در ازدواج کرده و تأسیس عائله نموده بودند.

در حدود ۱۲۶۰ هجری قمری در طهران خبر ظهور حضرت باب را شنید و اراده نمود که خود عازم شیراز گردد و بنفسه درباره امر مبارک تحقیق نماید. حاجی میرزا آقاسی از این موضوع مطلع

شد و به محمد شاه مطلب را اطلاع داد و محمد شاه برای ایشان اسبی فرستاد و خواهش نمود که در این موضوع تحقیق کامل نماید و نظر خود را به شاه اطلاع دهد زیرا از بین همه علمای طهران فقط به ایشان اطمینان داشت.

در تاریخ نبیل زرنندی (۳) از قول جناب وحید چنین نقل شده است: «... این همان اسبی است که محمد شاه مرحوم برای من فرستاد تا به شیراز بروم و درباره امر سید باب تحقیق بکنم و نتیجه را شخصاً به او خبر بدهم زیرا از میان علمای طهران فقط به من اطمینان داشت. من هم قبول کردم و تصمیم گرفتم که با کمال دقت به امر باب رسیدگی کنم. پیش خودم این طور قرار دادم که به شیراز می‌روم، دلائل و براهین آن سید را رد می‌کنم و او را وادار می‌کنم که از این فکرها دست بردارد و به ریاست من اعتراف کند. آن وقت او را با خودم به طهران می‌آورم تا همه ببینند که چطور او را مطیع خود کرده‌ام. اینها خیالاتی بود که با خود می‌کردم. وقتی که وارد شیراز شدم و به حضور مبارک رفتم و بیانات مبارک را شنیدم برخلاف انتظار من واقع شد. مجلس اول که به حضور مبارک مشرف شدم، دچار خجلت و شرمساری گشتم. مرتبه دوم خود را در مقابل آن بزرگوار عاجز و مانند کودکی بی‌مقدار یافتم. مرتبه سوم دیدم که از خاک پای او پست‌ترم. از آن به بعد دیگر از خیالات سابقه که درباره آن حضرت می‌کردم اثری نماند. آن بزرگوار در نظر من، مظهر الهی و محل تجلی روح قدسی ربّانی بود. از آن به بعد تصمیم گرفتم که با کمال شوق جان خود را فدای او کنم...».

تشرّف جناب وحید به حضور حضرت اعلی در شیراز به واسطه جناب حاج سید جواد کربلایی و جناب شیخ علی عظیم که با هم سابقه دوستی داشتند، انجام شد و در کتاب ظهور الحقّ، از قول جناب حاج سید جواد چنین نقل شده است که: «در دفعاتی که جناب وحید به حضور مبارک رسیدند، سوالات خود را شفاهاً مطرح کرده و جواب می‌گرفتند ولی در نوبتی سوالات و عریضه خود را به ایشان (حاج سید جواد) داد که به حضرت باب برسانند. و وقتی جواب از محضر مبارک رسید: "حضرت وحید در غایت سرور گرفت و در نور شمع قدری در آن مرور نمود. حالی غریب به او دست داد... گفتم جناب شما را چه می‌شود. فرمود جناب حاجی سید جواد، من قریب یک هفته است که به نوشتن این سوالات مشغولم و امشب از اول لیل آن حضرت چهار، پنج ساعت تقریباً اینجا تشریف داشتند و بعد از مراجعت لا اقلّ چهار، پنج ساعت هم در بستر خواب استراحت فرمودند. تو را به خدا این اجوبه را که کتابی است مبین در چه مقدار از وقت مرقوم داشته‌اند. و

بالجمله حضرت وحید با کمال یقین و ایمان به بروجرد مراجعت فرمود و پس از تبلیغ و ابلاغ کلمه به پدر (حاجی سید جعفر مشهور به کشفی) کیفیت مجاهده و مراتب معلومات خود را به میرزا لطفعلی پیشخدمت مرقوم نمود که او تقدیم حضور محمد شاه نماید». (۴ - میرزا ابوالفضل گلپایگانی)

جناب وحید از آن پس به تبلیغ بر سر منابر در شهرهای ایران مانند قزوین و قم و کاشان و اصفهان و اردستان و اردکان و یزد پرداخت. جناب وحید از قزوین پی زیارت حضرت نقطه اولی پیاده به ماکو شتافت و در عین برف و بوران و سورت برودت زمستان به طهران عودت نموده به حضور حضرت بهاءالله مثول یافت و حضرت طاهره را که در بیت جمال قدم بودند ملاقات نمود. بالاخره به نیریز رفت و چون حاکم نیریز امر به خروج ایشان از نیریز داد و گروهی سرباز به منزل یکی از مؤمنین به نام سید ابوطالب در محله بازار فرستاد که به مسجد و محلّ تجمع یاران جناب وحید، از آنجا تیراندازی کنند، جناب وحید ۲۰ نفر از اهالی اصطهبانات را به قلعه خواجه در یک کیلومتری جنوب شرقی نیریز فرستادند که آماده دفاع باشند و به تدریج ۶۰۰ نفر از اهالی که مؤمن شده بودند به ایشان پیوستند. اکثر اصحاب از افراد بی خبر از فنون جنگ و جدال، چه پیر و چه جوان دارای شجاعت و ایمان غیر قابل وصفی بودند که موجب حیرت همگان گردید. شرح ماجرای نیریز، فداکاری اصحاب و بالاخره مهر کردن قرآن توسط حاکم و عمال او و خدعه و فریبتان و احترام گذاردن جناب وحید و یاران ایشان به قرآن مجید با اطمینان به مکر و فریب دشمنان و بالاخره شهادت ایشان که شهادت حضرت امام حسین را به خاطر می آورد و شهادت یاران ایشان از موضوع این مقال خارج است.

وقایع نیریز و شهادت حضرت وحید درست ده روز قبل از شهادت حضرت اعلی یعنی در روز ۱۸ شعبان سال ۱۲۶۶ هجری قمری وقوع یافت. تعداد نفراتی که در حمله بعد از شهادت حضرت وحید به شهادت رسیدند، متجاوز از ۴۰۰ نفر بود که ۳۵۰ نفر در حین خروج از قلعه بدون اسلحه جلو قلعه به شهادت رسیدند و همانجا آنها را با لباس در خندقی جلوی قلعه ریختند و روی آن اجساد خاک انباشتند.

از قلم جمال قدم زیارت نامه‌ای برای جناب وحید نازل شده که شروع آن چنین است:

«هذا ما نزل لحضرة الوحید الذی فاز بلقاء الله العزیز الحمید و للذین استشهدوا فی سبيله و قاموا علی خدمة امره و شربوا تسنیم الایمان من ید عنایة ربهم الکریم...». و در آنجا ایشان را به

"سرّالفرقان" و "مستسرّ البیان" خطاب می‌فرمایند: «اشهد أنّک نصرت دین الله و امره بقلمک و لسانک و یدک الی ان فدیت نفسک فی سبیلہ و شربت کوثر الشہادۃ باسمہ و حبّہ...» (۵) و اظهار عنایت بقدری است که خارج از ذکر و بیان است.

از آثار حضرت ربّ اعلیٰ در دلائل السبع در شأن حضرت وحید چنین نازل گشته:

«نظر کن در عدد اسم الله فرد منفرد و وحید متوحد که احدی از مخالف و مؤالف منکر بر فضل و تقوای آن نیست و کلّ مقررند بر علو او در علم، و سمو او در حکمت. و نظر کن در شرح سورۃ کوثر تا بر نوشتجاتی که از برای آن ظاهر شد و استدراک علو شأن او را عندالله...» (۶)

همچنین جمال قدم در سورۃ الصبر (۷) قسمت زیادی از آن لوح منبع را به ذکر جناب وحید و آنچه بر ایشان وارد گشته اختصاص داده‌اند. در این لوح جمال قدم به همراهان جناب وحید به عبارت «... الذینهم ما حملت الارض بمثلهم فی ایمانهم بالله...» و «دماء الّتی کانت بها کلّ شیء مطهوراً» خطاب فرموده‌اند. و از قول جناب ایشان خطاب به مخالفین می‌فرمایند: «اذا فتح فم الرّوح و نطق روح القدس بلسان الوحید». اظهار عنایت حضرت بهاء الله به ایشان و همراهان بی حدّ و حصر است که در این مختصر امکان زیارت همه این لوح نیست.

جناب وحید همان طور که ذکر شد اعلم علمای ساکن در طهران و در علم و فضل و کمال بی نظیر و بدیل بودند و معدلک پس از تشرّف به حضور حضرت اعلیٰ خود را خاک درگاه حضرتش به حساب می‌آورد و چنان شیفته و فریفته آن جمال بی‌مثال بود که جان و مال و خانمان خود را فدا نمود.

حاجی معین السّلطنه از احبّای تبریز که در تشکیلات دولتی شأن و مقامی داشته، از قول جناب وحید چنین نوشته است: «جناب آقا سید یحیی وجوه امتیازی چند در هیکل مبارک و آیات باهراتش بیان می‌نمود. اول آن که حضرت امی است و تحصیلات علمیّه نکرد. دوم آن که هنگام بیان مسائل معضله و مطالب علمیّه، عویصه مقاصد را به غایت مختصر و مفید ادا می‌نماید که از عهدۀ دیگران خارج است. سوم آن که کلمات و عباراتش شبیه به کلمات علماء نیست و از حیث مصطلحات و مضامین و نیز از حیث مطالب و مآرب و غیرها، بدع و مخصوص به خود اوست و این اعظم دلیل می‌باشد که علم آن حضرت، تحصیلی و اکتسابی نیست و اگر نه بایستی به عبارات و مصطلحات و اسلوب قوم باشد. چهارم آن که هنگام جواب سؤالات سائلین، هر مقدار کاغذ در دست داشته باشد ولو آن که فی‌المثل بیش از سطری بر آن نتوان نوشت، جواب مسائل را

کاملاً بر همان کاغذ مرقوم می‌فرمایند، چنانچه سائل قانع و ساکن گردد ولی علماء مجبورند که شرح آن مطالب را در مباحث مفصله بیان نمایند. پنجم آن که با همه حسن و زیبایی خط که آن حضرت راست، مرقوماتش را در نهایت سرعت قلم می‌نویسد و حال آن که از شرایط حسن خط آرام نوشتن و نگاهداشتن قلم می‌باشد. ششم حسن خلق آن حضرت است که تمام شئوناتش آشکار و ممتاز از دیگران می‌باشد، به درجه‌ای که قیام و قعودش ابداً به نشست و برخاست سائر ناس شباهت ندارد. هفتم آن که اکل و شرب حضرت مانند سائر ناس نیست... و به نظر دقیق ملاحظه کردم تمام غذای شبانه روزش به مقدار دو لقمه غذای یک مرد آکول نیست و غذای غالبش چای می‌باشد. هشتم آن که عبادت حضرت در قوت و قدرت احدی نیست و مشابه نیست با آنچه در کتب و سیر از امیرالمؤمنین و از سید الساجدین (امام زین العابدین) حکایت شده. انتهی». (۸)

از آثار جناب وحید "رساله‌ای استدلالیه و دو مقاله به عربیت فصیح و حسن خط در بیان تشرّفش به حضور در بیت مبارک و درک عظمت و اثبات حقانیت آن حضرت به عین خط ایشان موجود است". (۹) ایضاً و نیز رساله‌ای که در آن، حضرت اعلی را به القاب "نجم لامع، کوکب درّی ساطع من بلد شیراز، من عنده امّ الكتاب، فوالذی نفسی بیده له نور و ظهور مثل نوره کمشکوة فیها مصباح، المصباح فی زجاجة، الزجاجة کاتها کوکب درّی یوقد من شجرة مبارکه زیتونة لاشرقیة و لاغربیة یکاد زینها یضیی و لولم ثمسنه نار. نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء و یضرب الله الامثال للناس والله بکلشیء علیم"، توصیف کرده‌اند و سپس آثار صادره از قلم حضرت اعلی را به این ترتیب نام برده‌اند:

شرح "حروف بسمله، تفسیر سورة الکوثر یجری فیها الانهار من ماء غیر اسن و انهار من لبن لم یتغیّر طمعه، و انهار من عسل مصقّی و انهار من خمر لذّة للشاریین".

و شرح حدیث حضرت امام محمد باقر که برای ابی لبید مخزومی درباره علم حروف مقطعات قرآن مرقوم رفته، "رساله هائیه"، شرح دعای غیبت، جواب سید جواد الحسیناوی (سید جواد کربلائی) در جواب مسأله در باب اعراب، جواب نواب الهندی در حکم اسماء الله، جواب شیخ عابد، جواب العارف ملاً حسن الرّشتی و جواب حاج محمد اسمعیل فراهانی. (۹)

جناب وحید رساله‌ای به تاریخ ذی قعدة ۱۲۶۳ هجری قمری نگاشته‌اند که مقدمه‌ای است بر مجموعه‌ای از آثار حضرت ربّ اعلی که تا آن تاریخ نازل شده و در آن "شرح سورة والعصر ورسالة نبوت خاصه" و اجوبه مسائل متعدده از سائیلین مذکور است.

این شرح مختصر را با بیانی از جمال مبارک در لوح مدینه‌الصبر (سورة ایوب) به پایان

می‌رسانیم:

«فهنئلاً لك يا يحيى بما وفيت بعهدك في يوم الذي خلقت السموات والارض و اخذت كتاب الله بقوة ايمانك و صرت من نعمات ايامه الى حرم الجمال مقبولاً. اذا بشر في ملاء الاعلى بما ذكرت في لوح الذي تعلقت به ارواح الكتب و من ورائها ام الكتاب التي كان في حصن العصمة محفوظاً». (۱۰)

و بالاخره در پایان این شرح مختصر درباره چنین شخصی بزرگوار، اجمالاً به اثر معروف حضرت اعلی یعنی تفسیر سورة کوثر که به افتخار و بر حسب خواهش جناب وحید نازل شده، می‌پردازد.

تفسیر سورة کوثر از قلم مبارک حضرت نقطه اولی در جواب تقاضای جناب سید یحیی دارابی (وحید) بعد از مراجعت از سفر مکه و قبل از حرکت به اصفهان در شیراز نازل شده است. تعداد صفحات این اثر گرانها در مجموعه خطی (۱۱)، حدود ۶۶ صفحه و هر صفحه ۲۲ سطر و هر سطر حدود ۱۱ کلمه و احادیث منقوله در آخر اثر در حدود ۱۳۷ صفحه است. معرفی این اثر مبارک از عهده امثال بنده خارج است زیرا احتیاج به آشنائی کامل با قرآن مجید، احادیث مرویه و اصطلاحات شیخی دارد. در این مختصر سعی شده است که کلیات مطلب برای آشنائی بسیار، بسیار مختصر با این اثر والای حضرت اعلی بیان گردد.

در خطبه این اثر در همان صفحه اول به بیان معنی آیه قرآن مجید "ان اتقوا الله يجعل لكم فرقاناً" پرداخته، می‌فرماید که: «خداوند به وعده خود وفا کرد». که اشاره به ظهور مظهر الهی یعنی وجود مبارک خودشان است و در دنباله آن می‌فرماید: «قل ان الان انت الساعه ليتحقق الحق» که اشاره به ظهور قیامت است. سپس بنا به رجای جناب وحید مبنی بر تفسیر سورة کوثر "انا اعطيناك الكوثر فصل لربك و انحر ان شأنتك هو الابر" می‌پردازند. و خطاب به سائل می‌فرماید که همه چیز باید با میزان و قسطاس سنجیده شود و امروز "میزان العلم"، "حجت الهی یعنی نفس خود ایشان است. "ليس الحق ليكون لاحد حجة انا نفسي". (۱۲)

و بعد به اظهار امر پرداخته، همگان را از شک و تأمل در این ظهور عاجز می‌دانند:

«انصف بالله حجر ينطق بالشهادة اعظم او ان ينطق فتى عجمي بكلمات التي ذهلت الكلّ فيها و لقد اعطاه الله حجة لو اجتمع من في السموات و الارض على ان يأتوا بمثلها لم يقدرُوا...». و حجّت و دليل خود را همان حجّت محمد صلّ الله می‌دانند.

در این مقدمه به اظهار دليل و برهان پرداخته می‌فرمایند که اگر اراده فرمایند در شش ساعت، هزار بیت مناجات از قلم مبارک نازل می‌شود. سپس به دلائل دیگر پرداخته مقام والای مظهریت خود را اثبات می‌فرمایند که در این مختصر امکان استشهاد به همه آنها نیست و قدرت و عظمت ظهور چنان است که شخص را مسحور و مجذوب و از خود بیخود می‌نماید. فی‌المثل آنجا که می‌فرمایند:

«فوربك ربّ السموات و الارض لو اجتمع الجنّ و الانس على ان يأتوا بمثل تلك الآيات التي انزلناها في ذلك الكتاب باذن الله لن يستطيعوا و لن يقدرُوا و لو كانوا على الارض لقادرين». (۱۳)

و نیز می‌فرمایند:

«قل فويل لكم انّ شجرة الطور قد نبتت في صدري فكيف انتم تسمعون آيات الله و لا تشعرون». تقریباً ۱۷ صفحه اول این تفسیر به اظهار امر و اثبات آن تخصیص یافته و سپس به تفسیر حروفات سورة کوثر می‌پردازند که در حدود ۵۰ صفحه می‌باشد ولی در همان ابتدای اثر می‌فرمایند که فی الواقع همه حروفات این آیه حرف واحدند و تفاوت معانی آنها همه به نقطه واحد منتهی می‌شود.

درک معانی عمیق روحانی و فلسفی این حروف همانطور که در ابتداء ذکر شد از عهده امثال بنده خارج است و فقط مختصراً به تفسیر بعضی از حروف برای آشنائی خیلی مختصر با این اثر عمیق اشاره می‌شود. باید متذکر شد که در اثنای شرح و تفسیر به اظهار امر قائمیت نیز پرداخته‌اند آنجا که می‌فرمایند: «... انّ القائم لما ظهر يظهر بكتاب جديد و سلطان جديد».

درباره معنی حرف "راء" (کوثر) می‌فرمایند:

«ثمّ من كلمة الرّاء رحمة الكليّة الازلية التي خلق الله بها حقايق الموجودات... و انّ بها يأخذ الرّضيع ثدي أمّه و من محلّ رقدّها اذا سمعت بكانه...». (۱۴)

درباره حرف كاف می‌فرمایند:

«ثم من كلمة الكاف كلام الله في الفرقان الذي لا يحيط ببعض علمه احد من الانسان الا ما علم الرحمن حكم البيان ثم كلام الله في الانجيل الذي نزل الله ثم كلام الله في التوراة ثم كلام الله في كل حين». (١٥)

درباره حرف نون می فرمایند:

«ثم من التون نورالله في مشكوة الميثاق ثم نورالله في سماء الاشراق».

در مورد کلمه راء (انحر) این بار معنی دیگری بیان می فرمایند:

«ثم من كلمة الرء ربويّة الاوليّة في شجرة المباركة التي لاشرقية و لاغربيّة تكاد زيتها يضيئى ولو لم تمسسه نار، نور على نور يهدى الله لنوره من يشاء». (به آیه نور در خیلی از آثار حضرت اعلی استشهد شده است). چنانچه در اواخر تفسیر و باز هم به آن استشهد شده است.

در ضمن تفسیر حرف نون در اواخر سوره کوثر مجدداً اظهار قائمیت و دلیل و برهان می فرمایند:

«ولكنى فى يدای حجة بمثل هذه الشمس فى وسط الزوال طالعة، ظاهرة حيث لا يكاد يخفى عن يوجدها و ائى بتلك الحجة لو نحكم بما نشاء كما نشاء ليس لاحد ان يقول لى ما ورد بتلك الاسماء فى الكتاب و السنة لانّ الحجة بالغة... و ائى ان انسخ حكماً و لا انسخ ابدأ لم يقدر احد ان يقول لم و بم لانّ بحجة التي اراد الجاحد ان يحتجّ و معى هى كانت فى يدى و انّ حلال محمّد حلال الى يوم القيمة لتلك الحجة و حرامه حرام الى يوم القيامة بتلك الحجة مع ان الكلّ قد ذهبوا بانّ القائم لمّا ظهر يظهر بكتاب جديد و احكام جديدة و سلطان جديد...».

در ضمن تفسیر حرف "لام" به کلمه "بهاء" و قبة الزمان اشاره می فرمایند:

«ثم من اللام لمم الذاتيات فى اجمة اللاهوت التي غنت فى كلّ شىء بما صاح ديك البهاء على قبة الزمان...».

و در ضمن تفسیر کلمه الف (الابتر) می فرمایند:

«ثم من الالف لئالى ابحر اللاهوت ثم لئالى طمظام عدل الجبروت ثم لئالى عز الملكوت ثم لئالى انهار التي تجرى ماء الكوثر فى ارض الحقايق و الافئدة ثم العقول ثم النفوس ثم الارواح ثم الاجساد ثم ما نزل عليه اسم شىء فى ارض الناسوت...». (١٦)

و در آخر این تفسیر مبارک پس از توضیحات مفصل در مورد هر یک از حروف این آیه،

معانی کلیه آن را بیان می فرمایند که در مقام ظاهر مقصود از کلمه "کوثر" مقام ولایت حضرت علی

(ع) است که خداوند به آن حضرت عطاء فرموده و از "فصل لربك" اشاره به مقام حضرت امام

حسن (ع)، و از "انحر" اشاره به شهادت امام حسین (ع)، و از "... انّ شأنک هو الابرّ" مقامات فجّار و مخالفین و ظالمین است و در دنبالهٔ مطلب، "کوثر" را از جهتی دیگر به حضرت رسول (ص) و ائمه و بالاخره به قائم و به نفس مبارک خود تفسیر می‌فرماید:

«و تأوّل الکوثر بنفسی لانّها هو ماء الحیوان الذی یحیی به الافئدة و القلوب و الحقایق و النفوس و انّ ذلک لهو التفسیر القاطع و المقام الطالع و الجوهر الامع حیث لا یحیط بظاهره و لا باطنه احد غیر الله». (۱۷)

کوثر از طرف دیگر سرچشمهٔ چهار چشمهٔ دیگر است: ماء غیر آسن، شیر، عسل مصفّی و شراب و تمامی حقایق وجود از کوثر سرچشمه می‌گیرد و حال در ظلّ حضرت نقطه یک تمدن روحانی جدید از راه اظهار امر ایشان به وجود آمده (کلمه یا مشیت اولیه و کوثر و ماء غیر آسن هم یکی است). و بعد می‌فرماید: «معانی دیگری نیز برای این آیه هست که برای حفظ مؤمنین از شرّ مخالفین از آن صرف نظر می‌فرمایند». و سپس احادیث و آیات متعدّدی از حضرت رسول و امام جعفر صادق و بقیهٔ ائمه در مورد اهمیّت "انظار فرج" و این که کسانی که انتظار آن حضرت را بکشند و او را قبل از آن که بیاید بشناسند و از این عالم در گذرند اجر همان کسانی را دارند که با "قائم" محشور باشند در یوم ظهور او، نقل می‌فرماید: «و نریدان نحن علی الذین استعملوا فی الارض و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثین»، «سزیمه آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتّی یتبین لهم انه الحق»، «و لتعلمن نباه بعد حین». (ص ۲۵۵)

از طرفی دیگر کوثر همان مشیت اولیه است که سرچشمهٔ همهٔ ظهورات است و این قدرت خلاقه از طیق مظهر الهی یعنی حضرت رسول اکرم و فرزندانشان به حضرت باب رسیده و تعبیر حدیث است که در روز قیامت هر کس از این کوثر بنوشد هرگز نخواهد مرد. همهٔ موجودات از این آب مصفّی نصیبی دارند و این نشانه‌ای از اتحاد همهٔ موجودات است. (ص ۱۷۵)

چنانچه مشاهده می‌شود این اظهار امر صریح است و پس از پایان تفسیر تقریباً در حدود ۱۳۷ صفحه استشهاد در مورد قائم است که می‌فرمایند که این آیه در حق قائم است و من آن را این چنین تفسیر کردم که شروع آن با دو آیه از قرآن مجید و بقیهٔ همهٔ بشارات دربارهٔ ظهور است. روی هم رفته، تفسیر و احادیث در حدود ۲۰۰ صفحه است.

۲- دیگر از علمای صاحب مقام که به امر حضرت اعلی مؤمن شده و با خون خویش به حقیّت حضرتش شهادت داده‌اند، جناب ملاّ محمدعلی زنجانی ملقب به "حجّت"، متولّد سال ۱۲۲۷ هجری قمری می‌باشد. پدر ایشان آخوند ملاّ عبدالرحیم از علماء مشهور و ملجاء و مقتدای زنجانیان بود و در حقّ او معتقد به کرامات و خوارق عادات بودند و او را صاحب مقامات معنویّه می‌دانستند.

جناب حجّت پس از تحصیلات مقدماتی و براعت در علوم متداوله در ایران، به علت استعداد فراوان برای تکمیل علوم دینیّه به عراق عرب شتافت و نزد علماء و اساتید و فقها به تلمذ مشغول شد و بعضی گفته‌اند که از محضر شیخ احمد احسائی نیز استفاده کرد و رتبه منیع و شهرت رفیعه یافت و هنگامی که از کربلا عازم ایران شد، گروه زیادی از علماء و طلاب تا دو فرسخ از او مشایعت نمودند و در کرمانشاه نیز به همین ترتیب مورد استقبال قرار گرفت و در زنجان اهالی تا یک فرسخی به استقبال ایشان شتافتند. ایشان به شدّت زهد و عبادت و تقوی و شجاعت و طهارت و صیام سه ماههٔ رجب و شعبان و رمضان معروف بودند و به هیچ وجه سهل انگاری در اعمال و طاعات و عبادات و صوم و صلوة را جائز نمی‌دانستند و به دستور ایشان مراکز اجراء عقد متعه که برخی از آخوندها متصدی آن بودند، بسته شد و انجام حدود و احکام و فرائض و سنن اسلام رواج گرفت و لقب حجّة الاسلامی از جانب شاه برای او معین شد.

از عقاید ایشان این بود که انبیاء و مقدّسین در جنبهٔ جسمانیّت با سائر بشر مماثلند ولی در عالم روح و معنی ممتاز هستند (۱۸) که این امور باعث حسادت شدید بسیاری از علماء گردید و شکایت به شاه بردند و برای مباحثه با علماء از طرف حاجی میرزا آغاسی به طهران احضار شدند. و ایشان در نهایت قدرت و تسلّی با استشهاد به آیات قرآن و احادیث مرویّه و غیرها بر آنان غالب شد و لذا شاه از او مسرور شد و عصای مرصّع به جواهر و انگشتر گرانبھائی برای ایشان فرستاد و این همان انگشتر بود که پس از شهادت آن حضرت به حکم اعداء انگشترشان را قطع کرده، انگشتر را بردند.

بالاخره ایشان را از طهران در نهایت تجلیل و احترام به زنجان اعاده دادند و همین که اهالی خبر یافتند خود را به مرکب ایشان رساندند و قربانی‌های بسیار در معبرشان به عمل آوردند و ۱۲ تن از اصحاب جان نثار، پسران خردسال خود را دستمال ابریشمین سرخ به نشانهٔ قربانی برگردن انداختند و یک نفر از آنها مبادرت به فداء فرزندش کرد. جناب حجّت متوجّه شده و او را سرزنش

نمودند که این از عادات اقوام جاهلهٔ قدیم است و خلاصه جراحی آن پسر را دستور دادند که بخیهٔ نموده مرهم نهند و آن پسر به نام شهباز بوده و سال‌ها پس از آن زیسته است.

مقصود این است که درجهٔ تقوی و علم و دانش ایشان و ارادت مردم به آن حضرت تا این حد و درجه بوده است. وقتی جناب حجّت ندای حضرت اعلی را در شیراز شنیدند، پس از تحقیق دربارهٔ امر جدید مفتخر به ایمان شدند و عریضه‌ای به حضور مبارک فرستادند و لوحی از حضرت اعلی به اعزاز ایشان نازل شد که ایشان را به "حجّت" ملقب فرموده، امر به اعلان امر و تعالیم اساسیهٔ آن از بالای منبر فرمودند و جناب حجّت فوراً مجلس درس را تعطیل کرده، فرمودند: «طلب العلم بعد حصول المعلوم مذموم». (۱۹)

ایشان نماز جمعه را در مسجد خواندند و در جواب اعتراض امام جمعه گفتند: «... اگر تو فرمان سلطان داری که امام جمعه هستی مرا حضرت قائم علیه‌السّلام به ادای نماز جمعه امر کرده. من هم فرمان حضرت قائم را دارم و هیچکس نمی‌تواند این حق را از من بگیرد و اگر کسی با من معارضه کند و در این خصوص مقاومت نماید، دفاع خواهم کرد». (۲۰)

جناب حجّت به همین منوال به اعلان امر ادامه دادند و علماء به شاه شکایت بردند و ایشان به طهران مجدداً احضار شدند. و چون حضرت اعلی در آن احیان از نزدیکی طهران عبور می‌نمودند که به تبریز بروند، جناب حجّت عریضه‌ای از زنجان به حضور مبارک فرستادند و اجازه خواستند که آن حضرت را از دست دشمنان خلاصی دهند، ولی حضرت اعلی فرمودند که برای ایشان ممکن نیست که از قضای الهی اجتناب کنند و فرمودند ملاقات من و تو با هم به زودی در جهان دیگر واقع خواهد شد. و عمّال شاه کار را طوری ترتیب دادند که جناب حجّت نتوانند با حضرت اعلی ملاقات کنند یعنی حرکت حضرت باب از قریهٔ کلین قبل از ورود جناب حجّت انجام شده بود و وقتی که حضرت باب را از زنجان عبور دادند، جناب حجّت در زنجان نبودند. در این احیان تمامی پیروان و اصحاب جناب حجّت به امر مبارک ایمان آورده بودند و معدودی از آنان به قلعهٔ شیخ طبرسی رفته و به شهادت رسیدند.

حاجی میرزا آغاسی، جناب حجّت را به طهران احضار کرد و به ایشان گفت که: «خیلی اسباب حزن من است که بشنوم شخصی مانند شما که از هر جهت برسید باب ترجیح دارد، جزء پیروان او در آمده». جناب حجّت در جواب گفت: «این طور نیست. خدا می‌داند اگر سید باب پست‌ترین کارهای منزل خود را به من واگذار کند، خود را سرفراز می‌دانم و آن رحمت را بزرگترین

شرافت برای خود می‌شمرد و این شرافت و منزلت را از عواطف و انعام پادشاه بالاتر و بهتر می‌دانم». (۲۱)

حاجی میرزا آغاسی سعی کرد شاه را بر ضدّ جناب حجّت برانگیزاند. محمّد شاه مجلسی از علماء ترتیب داد و جناب حجّت با استدلال آنان را مغلوب نمود. جناب حجّت در طهران مدّتی به اصطلاح حبس نظر بودند ولی تعالیم و نصایح حضرت باب را برای پیروان خود در زنجان فرستادند و آنان را بر عمل بر طبق آن اوامر تشویق نمودند و آنان نیز به همین رویه عمل کردند.

پس از فوت محمّد شاه و به تخت نشستن ناصرالدّین شاه، جناب حجّت که حیاتشان در طهران در خطر بود به زنجان رفتند و حاکم زنجان که احترام اهالی را به ایشان دید، خشمگین شد و بهانه‌های مختلف گرفت و امر بر دستگیری جناب حجّت داد ولی اصحاب ایشان به دفاع پرداختند و این شروع مبارزات اصحاب به مدّت تقریباً ۹ ماه گردید. در این واقعه حدود دو هزار تن از اصحاب در سنگرهای ۱۹ گانه خود که هر یک را به نامی از اسماء الهی مسمّی نموده بودند به دفاع پرداختند. خصوصاً دستور جناب حجّت این بود که ما مأمور به جهاد نیستیم فقط باید از خود دفاع کنیم. اصحاب شب‌ها به اذکاری نظیر یا دیان، یا حتّان، یا متّان و یا صاحب الزّمان می‌پرداختند و قدرت و استقامتی بی‌نظیر از خود نشان دادند.

شروع این واقعه روز ۴ رجب ۱۲۶۶ هجری قمری، یعنی چهل و پنج روز پیش از شهادت جناب وحید در نیریز و پنجاه و پنج روز قبل از شهادت حضرت باب در تبریز بود.

شرح جانبازی اصحاب و جسارت و شهامت و فداکاری و خلوص شهدای زنجان از بحث امروز خارج است. شجاعت و شهامت و پشتیبانی و استقامتی که زن‌های ساکن قلعه علیمردان خان (محلّ اجتماع یاران جناب حجّت) نشان دادند، منجمله شرح حال زینب، دختر جوانی که خود را به لباس مردان در آورد و جناب حجّت به او لقب رستمعلی داده بودند و یا امّ اشرف و سایر وقوعات که منجر به شهادت جناب حجّت گردید و ۹۰۰ تن از بقیّه السّیف زنجان که بعداً همه به شهادت رسیدند، در این صفحات محدود غیر ممکن است. (۲۲)

خبر شهادت حضرت اعلی معلوم است که چه غم و اندوهی برای اصحاب ایجاد نمود و چگونه دشمنان به اذیت و استهزاء مشغول شدند. در این واقعه هم مانند واقعه نیریز، دشمنان امر که حریف شجاعت ناشی از ایمان و فداکاری اصحاب نبودند، به خدعه متشبّث شدند و با مَهر کردن قرآن از اصحاب خواستند که از قلعه خارج شوند و در امان باشند. جناب حجّت شبانه

اصحاب خود را جمع نموده، فرمودند: «جنایات‌های اینها که در مازندران و نیریز مرتکب شدند هنوز در افکار باقی است، همان معامله را که با اصحاب نیریز و مازندران کردند، حال می‌خواهند با ما بکنند، لکن برای حفظ احترام قرآن، ما مطابق میل آنها رفتار می‌کنیم و چند نفر از اصحاب را به اردو می‌فرستیم تا خدعه و فریب آنها آشکار شود».

و بالاخره در اینجا هم همان خدعه و نیرنگ آشکار شد و عده‌ای از اصحاب به شهادت رسیدند و وقتی خبر به جناب حجّت رسید، اصحاب را مخیر کردند که قلعه را ترک کنند و خود به تنهایی به دفاع ادامه دهند ولی اصحاب (جز چند نفر که طاقت آن را در خود ندیدند) با چشمی اشکبار، ایمان و جانفشانی و اطاعت خود را اعلام کردند و مدت یک ماه دیگر در مقابل شانزده فوج امیر تومان که با عرّاده و توپ به حمله مشغول بودند، مقاومت کردند و با تحمل گرسنگی و سختی‌های بی‌شمار یک یک شهید شدند. و در حالی که برای امیر تومان از اطراف کمک می‌رسید، در مقابل شجاعت این عده معدود، زبون و درمانده شده بودند تا آنجا که جناب حجّت مجروح گردیدند و همسرشان مورد اصابت گلوله قرار گرفت و فرزندشان طعمه آتش شد و بالاخره خود آن حضرت نوزده روز پس از اصابت گلوله و تحمل رنج شدید، در روز پنجم ماه ربیع الاول سال ۱۲۶۷ هجری قمری، در سنّ چهل سالگی در حین ادای نماز که به سجده مشغول بودند، وفات فرمودند و جسد ایشان را دشمنان بعداً از محلّ دفن بیرون کشیده، ریسمان به آن بدن مقدّس بستند و سه شبانه روز در معرض حتک حرمت قرار دادند. خانه ایشان مورد هجوم وحشیانه اهالی قرار گرفت، زنان و بچه‌های اصحاب اسیر شدند و مجروحین در اثر سرمای زمستان در نهایت مظلومیّت وفات نمودند. و ۷۶ نفر از اصحاب قلعه به دست فوج‌های کرویسی، خمسه و فوج عراقی (به فرمان امیر تومان) سپرده شدند و با طبل و شیپور آنان را به اردوگاه بردند و با شمشیر و نیزه بدن‌هایشان را پاره پاره کردند و بعضی را به طرق دیگر که حتّی ذکر آن نیز مشکل است، شهید نمودند ولی هیچ یک لب به تبری نگشودند. (۲۳)

بر طبق مندرجات کتاب ظهورالحقّ (۲۴)، توقعات مفصّله از قلم اعلی (حضرت باب) در جواب مسائل جناب حجّت صدور یافت که فعلاً در دسترس نمی‌باشد. از جناب حجّت مکتوبی در صفحه ۱۸۲ ظهورالحقّ (جلد ۳) گراور شده که خطاب به یکی از علمای زنجان است که در هنگام محاربه نگاشته شده است. "رسالة دلائل سبعة" خطاب به جناب حجّت و جناب ملاّ عبدالکریم قزوینی (میرزا احمد کاتب) از قلم حضرت اعلی عزّ نزل یافته است.

۳- دیگر از نفوسی که جمال قدم در کتاب مستطاب ایقان، اسامی آنان را از جمله علمای زمان حضرت اعلیٰ معرفی نموده‌اند، جناب ملا سعید بارفروش است که شرح حال مختصری از ایشان در کتاب ظهورالحق، مندرج است.

«و دیگر از مشاهیر اصحاب مازندران در قلعه، ملا سعید اصل قریه دره کنار از توابع بارفروش (بابل)، در ظلّ حضرت قدّوس به مقامات رفیعۀ ایمانیّه و عرفانیّه رسیده، با او به قلعه رفته به نصرت قیام کرد و بالاخره دستگیر اعداء گشته، وی را به ساری برده، به حکم ملاها شهید نموده‌اند. آورده‌اند که در اوائل ارتفاع هنگامه قلعه چون هنوز اردوی دولتی اصحاب قلعه را به تنگنای محاصره نیانداخته بود، اهل مازندران را مراسله و مرآوده به قلعه میسر بود. برخی از علمای معروف آن حدود به حضرت قدّوس مکتوبی مفصّل نگاشته، از مسائل چندی سؤال کرد و در ضمن از مسائل نجومیّه و جفر و کیمیا پرسید و آن حضرت ترقیم جواب را به ملا سعید مذکور محوّل نمود و او جوابی مشروح نوشته، آغاز را به خطبه عربیّه فصیحه در شأن توحید و معارف الهیّه شامل ادله و مواعظ متینۀ افتتاح نمود و تمامت مسائل معروضه را در غایت اتقان و اقتدار جواب گفت. و در طیّ کلام قریب به یک صد حدیث نقل از ائمه اطهار و اولیاء عالیقدر در پیشگوئی راجع به امر قلعه ثبت نمود و از اخبار بشارات مقدّسه مدلل ساخت که سیصد و سیزده تن از اصحاب و انصار قائم موعود به عدد اصحاب ۱۱۳ نفر) بدر در قلعه طبریّه از خاک طبرستان مجتمع شوند و به شهادت رسند به حدّی که گودال‌ها پر از خون شود و تا زانوی اسبان را فراگیرد. و چون مکتوب به دست ملایان رسید به تعجب و تحیر اندر شدند، چه می‌دانستند ملا سعید را به آن درجه مقامات علمیّه نبود و به یقین پیوستند که انشراح صدر و فتوحات تجلیات بدیعه از جهت ذوق و شوق سرشار ایمانش حاصل گردید». (۲۵)

۴- دیگر از نفوس مذکوره در کتاب مستطاب ایقان جناب ملا نعمه الله مازندرانی یا ملا نعمه الله آملی است که ایشان را با برخی از رؤس شهداء به آمل بردند و در آن بلد به شهادت رساندند. (۲۶)

در تاریخ نبیل هم ایشان به نام ملا نعمت الله مازندرانی جزء شهدای قلعه شیخ طبرسی نام برده شده‌اند (۲۷). بیش از این اطلاعی درباره ایشان در دسترس نیست شاید آیندگان بتوانند مدارکی بدست آورند.

۵- همچنین آقا سید حسین ترشیزی است که برای تکمیل تحصیلات علمیّه اقامت عراق عرب داشت و به سال ۱۲۶۵ هجری قمری فراغت حاصل کرده، از اعظم مجتهدین اجازه عمل اجتهاد و فتوی برای مقلدین گرفته، عودت به ایران نمود و با حاجی محمد تقی کرمانی مذکور که از عراق عرب عازم عودت به ایران و درک فیض، ملاقات حاجی میرسید علی خال (دائی حضرت اعلی از شهدای سبعة طهران) در طهران بود مصادف و همسفر شد (۲۸)، و به شرف ایمان مشرف گردید. جناب آقا سیدحسین در طهران گرفتار شد. ایشان یکی از شهدای سبعة طهران بودند که شرح شهادت ایشان بر طبق تاریخ نبیل چنین است: (۲۹)

«وقتی که سیدحسین وارد قربانگاه شد، جمع بسیاری دور او را گرفته بودند. به آنها فرمود: "ای مسلمانان بشنوید اسم من حسین است. من از اولاد حضرت سیدالشهداء هستم که نام مبارک او حسین است. همه مجتهدین نجف و کربلا به علم و دانش و اجتهاد من شهادت می دهند. من تازه اسم سید باب را شنیده‌ام و به حقانیت دعوت آن بزرگوار اقرار کرده‌ام و چون در تفسیر تعالیم و مسائل مشکله اسلامیّه اطلاع زیادی داشتم و در این خصوص رتبه عالیّه‌ای را دارا شدم، سبب شد که به امر مبارک مؤمن شدم. یقین دارم که انکار امر سید باب، انکار جمیع انبیای الهی است که پیش از من ظاهر شده‌اند. من از شما می‌خواهم که بروید و به مجتهدین این شهر بگوئید مجلسی فراهم کنند، من حاضرم بروم، با آنها مذاکره کنم. اگر از عهده اثبات صحّت ادّعای باب برآمدم، آن وقت دست از کشتن اشخاص بی‌گناه بردارند و اگر از عهده بر نیامدم، هر طور می‌خواهند مرا مورد عذاب و اذیت قرار دهند". هنوز بیانات خود را تمام نکرده بود که یک نفر صاحب منصب از طرف امیر نظام آمد و با کمال تکبر و خودپسندی گفت: "این حکم قتل توست که هفت نفر از مجتهدین بزرگ طهران آن را مهر کرده‌اند و همه فتوی داده‌اند که تو کافر هستی، اگر خدا روز قیامت از ما بپرسد که چرا این سید را کشتید، ما مسؤولیت را متوجه علماء مجتهدین خواهیم کرد". پس از این کلمات خنجر خود را کشید و با کمال شدت، ضربتی به سید ترشیزی زد که فوراً بر زمین افتاد و جان خود را نثار نمود».

۶- دیگر از علماء مذکوره در کتاب مستطاب ایقان، ملا مهدی کنندی و برادر او ملا باقر بودند (۳۰). «ملا مهدی و ملا باقر و میرزا اشرف، فرزندان حاجی ملا علی محمد از ملاهای قریه کند (نزدیک طهران) بودند و ملا مهدی و ملا باقر از آغاز رشد، شائق تحصیل علوم رسمیّه و دخول در سلک ملائی شدند. تحصیلات را در طهران به انجام رساندند و سکونت در مدرسه داشته، به

امامت جماعت مشغول گشتند و نیز در سرای اعظم تعلیم و تدریس نوباوگان می نمودند. و ملا مهدی چندی در بیت اقدس ابهی به تعلیم خردسالان افتخار یافت و غالباً به درک محضر انور فائز گشت. و هر دو برادر سال نخست از ظهور بدیع به عرفان و ایمان رسیدند و با مشاهیر مؤمنین و اصحاب معاشرت جستند تا چون هنگامه قلعه مازندران اتفاق افتاد، به نصرت اصحاب شتافتند و بالاخره در زمره شهدای طبرسی قرار گرفتند». (۳۱)

این جناب ملا مهدی کندی بود که یکی از همشهریانش که به قلعه رفت تا به خیال خود او را نصیحت کرده از مرگ نجات دهد، چنین نقل کرده که: «من به ملا مهدی گفتم: "رحمن پست که این قدر او را دوست داشتی، تنها و بی پرستار مانده، آرزو دارد که ترا ببیند." ملا مهدی گفت: "به رحمن بگو که محبت رحمن حقیقی تمام قلب مرا تسخیر کرده و جای محبت دیگران در او باقی نمانده." من این را که شنیدم اشکم سرازیر شد، بی اختیار فریاد کشیدم: "خدا لعنت کند هر کسی که ترا و رفقای ترا کافر و گمراه می خواند...". استقامت و شجاعت او به قدری بود که اگر تمام علماء روی زمین جمع می شدند که رخنه و شکلی در ایمان او بیاندازند و او را برگردانند، از عهده بر نمی آمدند». (۳۲)

همچنین، همین جناب ملا مهدی کندی بودند که بر طبق مندرجات تاریخ نبیل به همراهی ملا مهدی خوئی از طهران به حضور حضرت باب، هنگامی که در قریه کلین تشریف داشتند، مشرف شده، نامه ای سر به مهر از حضرت بهاء الله به همراهی بعضی هدایا برای حضرت باب آوردند و آثار سرور و شادمانی بسیار در چهره مبارک پدیدار شد و به دو نفر مزبور نهایت محبت را ابراز نمودند. (۳۳)

۷- ملا عبدالخالق یزدی، یکی دیگر از علمائی است که در کتاب ایقان نامش مذکور است. بر طبق مندرجات ظهور الحق (۳۴): «از جمله بزرگان بابیه ساکن خراسان در سنین اولیه، حاجی ملا عبدالخالق شهیر یزدی و بنا به قول حاجی میرزا جانی، اصلاً یهود و از علماء تورات بود و قبول دین اسلام نموده، در علوم و معارف اسلامیّه به مقامات رفیعه رسید و پیرو طریقت شیخ احسائی گردید. چنان که در راه محبت شیخ، جور و جفای بسیار از جهال و اشار تحمل نمود... و در آغاز ظهور این امر بدیع به واسطه جناب باب الباب، اقبال و ایمان آورد و ترویج آثار و آیات جدیده کرد... حاجی از جهت اشتها بنام بابی مورد تعرض ملاهای مشهد شد... و پسرش شیخ علی نیز به

واسطه جناب باب‌الباب، مؤمن به این امر شده، در موبک وی با جمع اصحاب به مازندران رفت و در قلعه شیخ طبرسی به شهادت رسید و در آن هنگام بیست سال داشت». (۳۵)

۸- دیگر از علمای مذکور در کتاب مستطاب ایقان جناب ملا علی برقانی است. ایشان کوچکترین برادر حاجی ملا محمد تقی معروف برغانی (عموی جناب طاهره) و حاجی ملا صالح (پدر جناب طاهره) بود. حاجی ملا علی مذکور از پیروان شیخ احسانی و سید رشتی بود و از محبین و مؤمنین حضرت باب اعظم بود و با خویشان متعصب و مغرض پیوسته مکالمه و مناظره کرده، دفاع از این امر نموده. (۳۶)

و در شهادت نامه‌ای که بر حقیقت حضرت اعلی نوشته، چنین مرقوم رفته:

«و قد اكرمنا الله عز وجل من ملاحظة الالواح معرفة اركان التوحيد و تبين الرشد من الغي و انا ان شاء الله لامره من المطيعين و لما اشبه علينا من المتشابهات مسلماً لامر ذكره العلي العظيم من المسلمين لعل الله ان شاء الله تعالى يلهمنا معرفة سره بعد حين او قبل حين و نرجو من الرب العلي الكبير ان يقرب الفرج للمستضعفين بحق آل الله عليه و حقه على آل الله اجمعين... و در توقيعاتی که برای او از قلم اعلی (حضرت باب) در ایام فتن قزوین صادر شده، دستور است که به نوع حکمت و مصلحت با خویشانش از اعداء امر مکالمه کرده، اخمدان نیران فساد و بغض و عنادشان نماید». (۳۷)

همانطور که در مقدمه این مقال ذکر شد، جمال قدم در کتاب مستطاب ایقان، پس از ذکر علمائی که فوقاً شرح حال مختصری از آنان ذکر شد، می‌فرماید:

«... و امثال آنها که قریب چهار صد نفر بودند که اسامی جمیع در لوح محفوظ الهی ثبت شده، همه اینها مهتدی و مقرر و مدعن گشتند برای آن شمس ظهور به قسمی که اکثری از مال و عیال گذشتند و به رضای ذی الجلال پیوستند و از سر جان برای جانان برخاستند...».

پرداختن به شرح حال همه این نفوس موکول به آتیه است که دانشمندان امر در متون اوراق و کتب تفحص نمایند و بر احوال این نفوس مقدسه آگاهی یابند. بنده مختصراً به ذکر چند نفر دیگر از علمای آن زمان می‌پردازم که هر چند در کتاب مستطاب ایقان ذکرشان مذکور نیست ولی احتمالاً بتوان آنان را جزء چهار صد نفر فوق محسوب داشت.

- جناب حاج سید جواد طباطبائی کربلائی، نواده آقا سید مهدی بحر العلوم که در کربلا نشو و نما نمود و به خدمت شیخ احمد احسائی رسید و تحصیلات ادبی و علوم دینی را نزد علماء به پایان برد و بالاخره جزء شاگردان جناب سید کاظم رشتی درآمد. و چند بار به ایران سفر کرد و مدتی در هند بود و بعد در مکه مجلس درسی برپا نمود و جزء علماء معروف زمان خود محسوب شد و چون با جناب حاجی سید محمد خال اکبر حضرت باب آشنائی داشت و مراوده می نمود، حضرت باب را در سنّ طفولیت زیارت کرده، از همان وقت مجذوب آن حضرت گردید. (۳۸)

و بالاخره در کربلا هنگامی که جناب ملا علی بسطامی، مجالس مناظره و مباحثه با علماء داشتند، بدون ذکر نام حضرت اعلی، بشارت به ظهور ایشان می دادند (سال ۱۲۶۰ هجری قمری). جناب حاج سید جواد به طرزی بسیار جالب با امر مبارک آشنا شده، مؤمن گردید و عازم ایران شد و بالاخره در شیراز به شرف لقاء فائز شد. و در همان وقت بود که جناب وحید وارد شیراز شده، به کمک و همراهی ایشان به حضور حضرت اعلی مشرف گردید.

بر طبق مندرجات ظهور الحق (۳۹):

«نبیل زرنندی نوشت: در توقیعی که برای آن دو سید عالیقدر از قلم اعلی (حضرت باب) صادر، این جمله مسطور است. در ایمان هر مؤمنی بدهاء ممکن، ولی در ایمان وحید اکبر و سید جواد کربلائی انور، بدهاء راهی نیست.»

ایشان از قلم حضرت اعلی مورد عنایات فراوان گردید و مراسله با آن حضرت ادامه داشت و به خطاب "ان یا مرآت جودی" مفتخر گشت.

- دیگر از علمای بنام، ملا شیخ علی عظیم (۴۰)، ملا محمد رضا (رضی الروح)، و برادرانش ملا علی اکبر و ملا آقا بابائی، پسران حاجی محمد مجتهد با نفوذ منشاء بودند و دیگر جناب حاجی ملا مهدی عطری است.

در باره جناب ملا شیخعلی عظیم، در تاریخ ظهور الحق، چنین آمده است: (۴۱)
«و از اکابر علماء اصحاب خراسان ملا شیخعلی (عظیم) ترشیزی، از تلامذه اصحاب سید رشتی و متصف به علم و فضل وافر و همت و شهامت باهر بود. و به واسطه جناب باب الباب، به عرفان و ایمان بدیع فائز گشت و به شرف زیارت و صحابت حضرت باب اعظم در شیراز رسید و به تطبیق عدد ابجدی، حروف شیخعلی با عظیم به آن نام ملقب گردید. و بعضی نوشته اند که هیچده نسخه

از کتاب تفسیر سوره یوسف و نیز شرح حدیث جاریه و برخی از خطب و مناجات بدیعه را حسب امر حضرت از شیراز به طهران برد تا محمدشاه و حاجی میرزا آغاسی را هدایت نماید و چون حاجی مخالفت و مقاومت کرد، آیات و کلمات مذکوره را به میرزا محمود مجتهد و جمعی از علماء و امراء نامدار رسانده، از طهران سفر نمود. و در ایام اقامت حضرت در شیراز و اصفهان، غالباً طائف حول آن بزرگوار بوده و مأموریت‌های عظیم می‌یافت.... و از جمله توقیعات صادره از قلم اعلی خطاب به او توقیعی است که در اواخر ایام ماکو صدور یافته، وی را به تخصیص و تشریف عظیم سرافراز فرموده، نداء قائمیت را به واسطه او به اسماع و آذان رساندند.

منجمله در آن توقیع می‌فرمایند:

«قل انّ الذین دخلوا فی الباب سجّداً فوربّ السّموات وربّ الارض ربّ العالمین اذا یزید الله علی نارهم عدد الباب و لیجعلنّ لهم نوراً فاذا هم یعلمون ذلک قائم الذی کلّ یتظرون یومه و کلّ به یوعدون...» (۴۲)

جناب عظیم در واقعه رمی شاه در سال ۱۲۶۸ هجری قمری به فرمان حاجب الدوله و فتوای علماء شهید گردیدند. (۴۳)

- دیگر از دانشمندان متبحر در علوم و مطلع از اوامر و دستورات حضرت اعلی، جنابان حاج شیخ عبدالعلی اب الزوجه حضرت وحید و ملا عبدالحسین واعظ، قاضی نیریز بودند. (۴۴)

- جناب حاج شیخ علی امام جماعت و از علمای معروف بودند. ایشان و دو پسر ۱۷ ساله و ۱۴ ساله‌شان، در جنگ جبل (واقعه دوم نیریز) شهید شدند و عیالشان در همان شب وفات یافت.

- دیگر جناب ملا عبدالحسین واعظ شهیر و قاضی نیریز، حامی و مساعد حضرت وحید بود که در جنگ قلعه، خود و سه برادر و پنج فرزندش شرکت نمودند و یک فرزندش ملا علی نقی در قلعه به شهادت رسید و برادران و بقیه فرزندانش در جنگ جبل (کوه) واقعه دوم شرکت نمودند. در این جنگ برادران و بقیه فرزندان قتیل و شهید شدند و خود ایشان در سعادت آباد به شهادت رسیدند و سرش را تا آباده بردند که در آنجا دفن گردید و جسدش را در همانجا به خاک سپردند. از سلاله او طفلی ۱۱ ساله به نام ملا محمد شفیع جدّ خاندان روحانی در این امر برقرار ماندند. (۴۵)

- جناب ملا محمد (رضی الروح) در کتاب ظهورالحق (۴۶)، آمده است که:

«جناب وحید در هنگامی که برای نشر و تبلیغ امر مبارک به شهرهای ایران سفر می‌کردند، در بدایت جمادی الاولی سال ۱۲۶۶ هجری قمری به یزد وارد شد و در مصلی بر منبر نشست و خطابه غرا اداء نموده، ابواب عرفان بر وجوه حاضرین بگشاد و جمعی کثیر از علماء و محترمین و غیر هم گرویدند و بیعت و تعهد نصرت نمودند. از آن جمله، ملا محمد (رضی الروح) و اخوانش آقا غلامحسین و ملا علی اکبر و ملا آقابابائی، پسران ملا حاجی محمد مجتهد متنفذ و ملجاء الانام منشاد بودند...».

(جناب رضی الروح، در دارالسلام به حضور جمال قدم رسید. در مراجعت به ایران در منشاد به طبابت مشغول شد و در ضوضای منشاد به شهادت رسید. حضرت عبدالبهاء لوح زیارت بسیار مفصلی برای آن حضرت نازل فرمودند و به حضرت حاجی امین امر فرمودند که قبر منور حضرت رضی الروح را بسیار عالی بسازند و بیان مبارکی از لسان مبارک صادر شد که بر سنگ نقشی نمایند: "انّ رضا الروح قد قصد عتبة القدوس السبوح تنزلّ علیه ملائكة الرحمة والغفران من ربّه الرحمن" و سنّ مبارکشان در یوم شهادت ۵۰ سال بود).

- دیگر حاجی ملا مهدی عطری (پدر جناب ورقاء شهید که شرح احوال این خاندان جلیل در کتب و مقالات مختلفه به تفصیل آمده است). جناب عطری با پای پیاده به دارالسلام بغداد رفته، به حضور مبارک جمال قدم مشرف شد (در ایام ظهور سری جمال قدم)، بعد به ایران مراجعت نموده به یزد تشریف برده، در آنجا مورد اذیت و آزار قرار گرفته و اخراج بلد گردید. لذا با فرزندان خود آقا میرزا حسین و آقا میرزا ورقا از طریق دارالسلام بغداد با پای پیاده عازم ساحت اقدس شدند که به علت ضعف پیری و طول راه و سفر با پای پیاده، در بین راه بیمار گشت و وقتی به مزرعه عبدالله پاشا در دو فرسخی عکا رسید، جناب حاجی صعود فرمود و قبر منورش در همانجا ساخته شد و جمال مبارک در احیان رفتن به مزرعه، چند دقیقه در آنجا توقف می‌فرمودند.

- و دیگر ملا حسن اردکانی قملاقی و حاجی ملا محمد حسین بیدکی مهریزی و آقا سید محمد باقر مهریجردی از سادات و علمای مقدّسین بوده، اهالی کرامات و کشف و مقامات در حقش اعتقاد داشتند. (۴۸)

و در دنباله این قسمت اسامی تعداد زیادی از علماء و محترمین، منجمله حاجی بی بی صاحب و بی بی فاطمه مهد علیا و غیرهم نیز ذکر شده است. ایمان این نفوس نهضتی در یزد ایجاد نمود و مخالفت شدید اهالی را در پی داشت که بالاخره به واقعه شهدای یزد منتهی گردید.

- دیگر از علمای بنام آن زمان، جناب ملا عبدالکریم قزوینی، کاتب وحی حضرت نقطه اولی، ملقب به میرزا احمد کاتب است که شرح حال ایشان در تاریخ نبیل مفصلاً مذکور است.

- و بالاخره جناب ملا صادق مقدّس خراسانی، اسم الله الاصدق که شرح مفصّل احوال ایشان در کتاب ظهورالحق جلد سوم (۴۹) و کتاب پیک راستان تألیف جناب دکتر وحید رأفتی (۵۰)، آمده است که سایر مواخذ شرح احوال ایشان ذکر شده است و الواح و آثاری که به افتخار ایشان و خانواده شان از طلعات مقدّسه نازل شده، مذکور گردیده است.

جناب ملا صادق در مشهد متولد شدند. پدر ایشان میرزا اسمعیل خراسانی بود. تحصیلات عالیّه علمیّه خود را نزد حاجی سید محمد قصیر که فقیه شهیر خراسان بود، به اتمام رساند و بعد در محضر سید کاظم رشتی به مقام اجتهاد رسید. و در ایام اقامت در کربلا در حرم سید الشهداء با حضرت ربّ اعلی که مشغول زیارت حرم مطهر بودند، مواجه گردید و این ملاقات تکرار شد و به دعوت او، آن حضرت در مجلس عزاداری سید الشهداء در یوم عاشورا شرکت کردند. در همان مجلس بود که جناب سید کاظم در مقابل حضرتشان به پای برخاست و جناب ملا حسین سخنان خود را قطع نمود.

پس از درگذشت جناب سید کاظم رشتی، جناب ملا صادق به ایران مراجعت نمود و در خراسان به تدریس و امامت مشغول شد. سپس در اصفهان با جناب ملا حسین ملاقات نمود و بشارت ظهور را شنید و تفسیر احسن القصص و بعضی از ادعیّه مبارکه را زیارت نمود و در حین دعا و استغاثه، جمال نورانی سید جوان (حضرت اعلی) را که در کربلا زیارت نموده بود، در مقابل چشم خود مشاهده کرد و به شرف ایمان فائز شد. و از طرف حضرت اعلی مأمور به توجه به شیراز و اضافه کردن عبارتی جدید به اذان گشت. جناب ملا علی اکبر اردستانی "انّ علیاً قبل محمّد بقیّه الله" را اقامه نمود و جناب ملا صادق بر بالای منبر رفته، ناس را به امر جدید بشارت داد و همین امر باعث دستگیری این دو نفس بزرگوار و جناب قدّوس از جانب حسین خان حاکم

فارس گردید. حضرت اعلیٰ نیز که در بوشهر تشریف داشتند، ایشان را تحت‌الحفظ به شیراز بردند. سه نفس مذکور به دستور حاکم، مورد ضرب و شتم و آزار قرار گرفته و جناب قدّوس را تازیانه زدند و هر سه نفس را محاسن سوزاندند، مهار نموده و در کوچه و بازار گرداندند.

جناب ملاّ صادق به همراهی جناب باب‌الباب به قلعهّ شیخ طبرسی رفتند ولی در آنجا به شهادت نرسید و برادر کوچکترشان شهید گردید. پس از آن به خراسان معاودت کرد و به تبلیغ پرداخت و در بغداد به حضور جمال قدم مشرف شد. و پس از مراجعت به ایران در نهایت اشتعال به تبلیغ در خراسان، طهران، کاشان، اصفهان و یزد در نهایت انقطاع و توکل و شجاعت قیام نمود. در خراسان و طهران مسجون شد و در همهّ این احوال به تبلیغ مشغول شد.

از لسان حضرت اعلیٰ به "اسم الله الصّادق الصّدیق" و از قلم جمال قدم به لقب "شهید" ملقب گردید و فرزند ایشان به لقب "شهید ابن شهید" مفتخر گردید (ایادی امرالله جناب علی محمد ابن اصدق).

ایشان در سال ۱۲۹۱ هجری قمری (۱۸۷۴ میلادی) در شهر همدان به ملکوت ابهی صعود فرمود. الواح متعدّده‌ای از قلم حضرت اعلیٰ و جمال قدم به افتخار ایشان نازل شده که برای تیمّن و تبرک به این بیان مبارک حضرت بهاءالله اکتفا می‌شود:

«... در جمیع امور از اعمال حسنه و اخلاق روحانیّه و افعال مرضیهّ به اسمی الاقدس المقدّس اقتدا نما. او از نفوسی است که فی الحقیقه به طراز عبودیتّ لله مزین شده ینبغی لکلّ نفس ان یدکره بما ذکره لسان عظمتی فی ملکوت بیانی البدیع...».

یادداشت‌ها

- ۱- حضرت بهاءالله، کتاب ایقان نازله از قلم حضرت بهاءالله، لجنهّ ملیّ نشر آثار بهائی به زبان فارسی و عربی آلمان، چاپ اول، ۱۵۵ بدیع، ۱۳۷۷ شمسی، ۱۹۸۸ میلادی، ص ۱۴۷
- ۲- اسدالله فاضل مازندرانی، ظهورالحقّ، ج ۳، ص ۴۶۱
- ۳- نبیل زرنندی، تلخیص تاریخ نبیل زرنندی، ترجمه و تلخیص عبدالحمید اشراق خاوری، نشر چهارم، مؤسسهّ ملیّ مطبوعات امری، سال ۱۲۹ بدیع، ص ۵۰۱
- ۴- ظهورالحقّ، ج ۳، ص ۴۶۶-۴۶۲

- ۵- محمد شفیع روحانی نیریزی، لمعات الانوار، جلد اول، مؤسسہ ملی مطبوعات امری، ۱۳۰
بدیع، ص ۳۴۷
- ۶- همان مأخذ، ص ۳۴۶
- ۷- همان مأخذ، ص ۳۹۸
- ۸- ظهورالحق، ج ۳، ص ۴۶۵
- ۹- همان مأخذ، ص ۴۷۱
- ۱۰- لمعات الانوار، ص ۴۰۴
- ۱۱- مجموعه خطی، شماره ۵۳ از مجموعه ۱۰۰ جلدی INBA، ص ۱۸۱
- ۱۲- همان مأخذ، ص ۱۸۴
- ۱۳- همان مأخذ، ص ۱۹۱
- ۱۴- همان مأخذ، ص ۲۱۴
- ۱۵- همان مأخذ، ص ۲۱۷
- ۱۶- همان مأخذ، ص ۲۳۸
- ۱۷- همان مأخذ، ص ۲۴۲
- ۱۸- ظهورالحق، ج ۳، ص ۱۷۹
- ۱۹- تاریخ نبیل، ص ۵۶۶
- ۲۰- همان مأخذ، ص ۵۶۶
- ۲۱- همان مأخذ، ص ۵۷۱
- ۲۲- همان مأخذ، ص ۵۸۷
- ۲۳- همان مأخذ، ص ۶۱۸-۶۱۹
- ۲۴- ظهورالحق، ص ۱۸۳
- ۲۵- همان مأخذ، ص ۴۴۸
- ۲۶- همان مأخذ، ص ۴۵۲
- ۲۷- تاریخ نبیل، ص ۴۴۸
- ۲۸- ظهورالحق، ص ۲۲۸
- ۲۹- تاریخ نبیل، ص ۴۸۵

- ۳۰- ظهورالحق، ص ۲۱۵، تاریخ نبیل، ص ۴۱۲ و ۴۱۳
- ۳۱- ظهورالحق، ص ۲۱۴-۲۱۳
- ۳۲- تاریخ نبیل، ص ۴۱۳ و ۴۱۴
- ۳۳- همان مأخذ، ص ۲۱۴
- ۳۴- ظهورالحق، ص ۱۷۱
- ۳۵- همان مأخذ، ص ۱۷۳
- ۳۶- همان مأخذ، ص ۳۰۹
- ۳۷- همان مأخذ، ص ۳۱۰
- ۳۸- همان مأخذ، ص ۲۳۸
- ۳۹- همان مأخذ، ص ۲۴۲
- ۴۰- همان مأخذ، ص ۴۶۵، تاریخ نبیل به فهرست مراجعه شود
- ۴۱- همان مأخذ، ص ۱۶۳
- ۴۲- همان مأخذ، ص ۱۶۴
- ۴۳- تاریخ نبیل، ص ۶۶۷
- ۴۴- لمعات الانوار، ص ۱۷۷
- ۴۵- همان مأخذ، ص ۱۹۴
- ۴۶- ظهورالحق، ص ۴۷۰
- ۴۷- همان مأخذ، ص ۴۷۰-۴۷۱
- ۴۸- حاج محمد طاهر المیری، خاطرات المیری، لجنة ملی نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، لانگهین، چاپ اول، ۱۴۹ بدیع- ۱۹۹۲ میلادی
- ۴۹- ظهورالحق، ص ۱۴۵- ۱۵۳
- ۵۰- پیک راستان، ص ۳۳۸